

پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل»

---

## آزادی نوع سرمایه داری آزادی انسان نیست بل آزادی خود سرمایه دار است

« کارل مارکس »

اگر با چشم انداز ویا بادید و بصیرت روشن به تاریخ تکوین سرمایه داری نگریسته شود و عوامل زیدخل اساسی واصلی ایجاد این فرمسیون اقتصادی اجتماعی را با اسلوب ریالیستیک و بیدون تصرف ایدیولوژیکی جانبدار تحلیل و موشگافی نمایم ، بصراحت میتوان چنین اذعان کرد که نطفه ای این فرمسیون اقتصادی اجتماعی در رحم فرمسیون اقتصادی اجتماعی نظام فیودالی برای بار اول در انگلستان اغازیه رشد و نمو کرد که عامل عمده وزیر ساخت آن انباشت سرمایه اولیه بود انباشتی که توسط بورژواهای نوپا با سلب مالکیت روبراه گردید و همزمان با آن دولت بورژوازی واستعماری انگلیس مقادیر زیاد طلا و ثروت های کشورهای تحت استعمار را به غنیمت گرفت و بالای انباشت سرمایه اولی اش افزود من در اینجا مقاله ای اخوند جان رستاقی را بیدون کم و کاست ذیلاً پیشکش مینمایم تا خواننده بتواند چهره سرمایه داری را بهتر شناسایی نماید



### اخذ جان رستاقی

مارکس می گوید: " تولید سرمایه داری مستلزم آنست که قبلاً مقادیر بزرگی از سرمایه و نیروی کار در دست تولیدکنندگان کالا آمده باشد یعنی انباشتی که معلول شیوه تولید سرمایه داری نیست. پول و کالا نه از ابتدا سرمایه هستند و نه وسایل تولی و معیشت. لذامی بایستی بصورت سرمایه درآیند. ولی

خوداین تبدیل فقط تحت شرایط معینی امکان پذیر است. آن شرایط بقرار زیر خلاصه شده است: دارندگان دونوع کالای بسیار مختلف می بایست در مقابل یکدیگر قرار داشته باشند و باهم تماس گیرند، یعنی از یکسودارندگان پول و وسایل تولید و معیشت، که به منظور بارور ساختن مبلغ ارزش دار خود نیروی

کار متعلق بغير را خریدارند، و از سوی دیگر کارگرانی آزاد که فروشنده نیروی کار خویش و لذا فروشنده ای کاراند. کارگران آزاد باین دو مفهوم است که نه خودمانند بندگان و سرفها و غيره مستقیماً جزئی از وسایل تولید باشند و نه آنکه مانند دهقانان مستقل و امثال آنان، وسایل تولیدی از آن خود داشته باشند. باین قطب بندی در بازار کالا شرایط اساسی تولید سرمایه داری وجود یافته است. مناسبات سرمایه داری مستلزم جدائی بین کارگران و مالکیت آن وسایلی است که موجب تحقق و انجام کار می گردد. بمحض اینکه تولید سرمایه داری بر روی پای خود می ایستد نه تنها این جدائی را حفظ می کند بلکه آنرا بمقیاس دایماً فزاینده تجدید می نماید. بنابراین روندی که موجب ایجاد مناسبت سرمایه داری می شود، نمی تواند بغير از روند جدائی کارگزار مالکیت وسایل کارش چیز دیگری باشد، یعنی پروسه ای که از یک جهت وسایل اجتماعی معیشت و تولید را مبدل به سرمایه می کند و از سوی دیگر تولیدکنندگان مستقیم را بصورت کارگر مزدور درمی آورد. پس آنچه انباشت بدوی خوانده شده است بجز پروسه ای جدائی تولید کنندگان و وسایل تولید نمی تواند چیز دیگری باشد. این پروسه از آن جهت مانند پروسه ای «بدوی» تجلی می کند که پیش تاریخ سرمایه و شیوه تولید متناسب با آنرا تشکیل می دهد. بعبارتی انباشت اولیه پایه تاریخی شیوه تولید سرمایه داری را تشکیل میدهد، و نه نتیجه تاریخی آنرا.

شالوده اقتصادی جامعه سرمایه داری از ساختمان اقتصاد جامعه فئودالی بیرون آمده است. انحلال این ساختمان عناصر آن شالوده را آزاد ساخت. تولید کننده مستقیم، یعنی کارگر، تنها آنگاه میتواند مختار نفس خود گردد که وابستگی اش بازمین پایان یافته باشد و رعیت وابسته یابیگارده شخص دیگری نباشد. و نیز وی برای اینکه فروشنده ای آزاد نیروی کار خویشتن باشد و کالای خود را بهر جا که بازاری برای آن هست ببرد، میبایستی از بند رقیب رسته ای، از قیدائین های کارآموزی و همقطاری آن و موانعی که مقررات کار حرفه ای بوجود آورده بود، رهائی می یافت. بدین سان آن حرکت تاریخی که تولید کنندگان را مبدل به کارگران مزدور می کند، از یکسومانند نجات آنان از بند چاکری و فشار رسته ای (حرفه ای) جلوه می کند، و تنها جنبه نیست که مورد توجه تاریخ نویسان بورژوائی است؛ ولی از سوی دیگر همین نوزادگان، پس از آنکه تمام وسایل تولید شان و همه تضمیناتی که تأسیسات قدیم فئودالی برای زندگی آنان فراهم می ساخت از کف شان ریخته شد، مجبورند که خویشتن را در معرض فروش قرار دهند. داستان این خلع ید را سالنامه های بشریت باحروفی از خون و آتش ثبت نموده است.

سرمایه داران صنعتی، نه تنها می بایستی استاد پیشه وران رسته ای را بعبق میراندند بلکه لازم بود اربابان فئودال را نیز که صاحب سرچشمه های ثروت بودند از صحنه خارج سازند. از این نقطه نظر است که بعرضه رسیدن آنان، بمثابة ثمره ای یک مبارزه پیروزمند علیه قدرت فئودال و امتیازات برانگیزنده آن و همچنین علیه رسته ها و عوائقی تلقی میشود. مبدأ حرکت تحولی که هم کارگر مزدور و هم

سرمایه دار را آفرید همانا رقیب کارگر بود. نقطه عزیمت عبارت از تغییر شکل این رقیب بود یعنی تبدیل بهره کشی فئودالی به استثمار سرمایه داری. برای درک سیر این تحول نیازی نیست که خیلی دور بقیب برگردیم. باینکه نخستین آغاز تولید سرمایه داری در برخی از شهرهای مدیترانه ای حتی در سده های 14 و 15 میلادی جسته و گریخته مشاهده می شود، معذالک عصر سرمایه داری را باید از قرن شانزدهم تاریخ گذاری نمود. هر جا که این شیوه تولید برقرار می شود، سرواژ از مدتها پیش لغوشده و شهرهای خودمختار و آزاد که چشم و چراغ قرون وسطی است دیربست به خاموشی گرائیده است. در تاریخ انباشت بدوی همه آن دیگر گونیهای که بمثابة اهرم برای طبقه نواخته ای سرمایه دار بکار می روند از لحاظ تاریخی دوران سازنده ولی پیش از همه آنها لحظاتی اهمیت دارند که توده های بزرگ انسانی ناگهان بزور اوسایل امرار معاش خودکننده شده و همچنین پرولتاریای مسلوب الحق بروی بازار فروریخته می شوند. خلع یدکنندگان روستائی یعنی دهقانان، از ملک و زمین خویش پایه و مبنای تمام پروسه راتشکیل می دهند. تاریخ این خلع ید در کشورهای مختلف برنگهای گوناگون آراسته است و مراحل دیگرگونه ایرا با ترتیبات متفاوت در دورانهای تاریخی مختلف طی میکند.

### خلع ید مردم روستاها از ملک و زمین:

در سالهای آخر سده چهاردهم، سرواژ در انگلستان عملاً از بین رفته بود. در آن هنگام و پیشتر از آن در قرن پانزدهم، اکثریت سکنه کشور را دهقانان آزاد و مستقل تشکیل میدادند، هر چند درفش برافراشته ای فئودالی مالکیت آنان را از انظار پوشیده میداشت. در املاک بزرگ اربابی، میاشرسابق را که خود نیز سرف بود، فرمانداران آزاد کنار زده بودند. بخشی از کارگران مزدور کشاورزی را دهقانانی تشکیل میدادند که وقت آزاد خود را با کار در زمین ملاکان بزرگ متمر میساختند و بخش دیگر مرکب از افراد طبقه ای مستقل کارگران مزدور واقعی بود که هم از لحاظ نسبی و هم بطور مطلق کم عده بودند. این کارگران اخیراً ذکر نیز در عین حال عملاً دهقانان مستقلی بودند زیرا علاوه بر دستمزد، زمینی به مساحت 4 اکریابیشتر در جنب کلبه ها در اختیارشان گذاشته می شد. بعلاوه اینان با دهقانان حقیقی از زمین های مشترک، برای چراندن دامهای خود و بدست آوردن وسایل سوخت مانند چوب، ذغال و غیره استفاده میکردند.

در آن دوران در عموم کشورهای اروپا خصلت نمای تولید فئودالی عبارت بود از تقسیم زمین ها میان عده ای هر قدر زیادتر رعیت. قدرت فئودالی مانند قدرت هر سلطان مبتنی بر بزرگی عوایدش نبود بلکه پایه ای این قدرت بر تعداد تابعین وی قرار داشت و تعداد تابعین نیز وابسته به عده ای دهقانانی بود که خود اقتصاد مستقلی داشتند. به همین سبب باینکه پس از استیلای نورماندها زمین های انگلستان به بارون نشین های عظیمی تقسیم شد، که یکی از آنها به تنهایی قریب 900 لرد نشین قدیم انگلوساکسون را در بر می گرفت، معذالک چنان اقتصاد خرده دهقانی در میان آن پخش بود که فقط گاه بگاه بوسیله املاک اربابان بزرگ قطع می گردید.

این شرایط توأم با شکوفندگی زندگی شهری، که صفت ممیزهٔ صدهٔ پانزدهم است، موجد همان ثروت عمومی گردید. ولی این چنین شرایط نافی ثروت سرمایه داری است. پیش پردهٔ آن دگرگونیها که پایه شیوه تولید سرمایه داری ایجاد نمود، در ثلث آخر قرن پانزدهم و در دهه های اول قرن شانزدهم نمایش یافت. توده ای از پرولتاریای بیخانمان و از همه جا رانده، در نتیجهٔ انحلال اسلوب خدم و حشم فئودالی که بنا به قول درست سر جیمس استوارت " همه جا خانه و سرارا بیهوده پر کرده بودند"، به بازار کار فروریخت. با وجود این قدرت سلطنت، که خود نیز محصول تکامل بورژوائی بود، در گرایش خویش بسوی سلطنت مطلقه انحلال اسلوب خدم و حشم فئودالی را با قوه ای قهریه تسریع نمود، معذالک بهیچ وجه نمی توان آنرا یگانه علت این پدیده دانست. بیشتر از آن، اربابان بزرگ فئودال بودند که در مخالفت گستاخانه و پرغرور خود علیه سلطنت و پارلمان بابیرون راندن توده های دهقانی از ملک و زمینی که آنان نیز بر همان اصل فئودالی مترادف بودند، و همچنین بوسیلهٔ غصب زمین های مشترک آنان، پرولتاریای بمراتب بزرگتری وجود آوردند. رونق مانوفکتوریشم باقی فلاندر و ترقی قیمت پشم که از آن ناشی شد در انگلستان مشوق مستقیم این امر گردید. جنگهای بزرگ فئودالی، اشراف قدیم فئودال را از بین برده بود و اشراف جدید فرزندان زمانی بودند که قدرت پول را مافوق همهٔ قدرت ها قرار میداد. بنابراین شعار آنها تبدیل زمین های مزروعی به چراگاه گوسفندان گردید. هاریسون می گوید: خانه های موردسکنای دهقانان و کلبه های کارگران رابزور ویران ساختند و یابه ویرانی رها نمودند. تعداد بیشماری خانه و اقتصاد خرده دهقانی ناپدید شدند.

در نتیجه رفورماسیون(\*) صدهٔ شانزدهم و آثار متعاقب آن، یعنی دزدی عظیم املاک کلیسائی، پروسه ای خلع ید قهرآمیز تودهٔ مردم مشوق هولناک تازه ای یافت. کلیسای کاتولیک، بهنگام رفورماسیون، مالک فئودال قسمت بزرگی از زمین های انگلستان بود. حذف صومعه ها و غیره، ساکنین آن زمین ها را بحالت پرولتاریا درآورد. قسمت اعظم املاک کلیسائی به سوگلی های حریص درباری و اگذار گردید و یاد برابریهای ناچیزی به فارم داران سفته باز و بورژوازی شهری فروخته شد و اینان و منتفعین موروثی و قدیم زمین های مزبور را دسته جمعی بیرون نمودند

Reforme - \* بمعنای تجدید نظر و اصلاح است؛ در اصطلاح تاریخی به جنبش مذهبی پروتستان اطلاق می شود که در آغاز صدهٔ شانزدهم سراسر اروپا فراگرفت قسمت اعظم قاره اروپا را از تابعیت کلیسای کاتولیک و پاپها بیرون آورد. تغییراتی که در مناسبات سیاسی و اجتماعی بنفع بورژوازی و بزیان فئودالیسم بودجه آمده بود موجب بروز این نهضت دینی گردید که محتوی واقعی آن عبارت از تغییر شکل کلیسای مسیحی فئودال به کلیسای بورژوازی است. {

حق مالکیت روستائیان بی چیز بر قسمتی از عشریه ای کلیسائی، که قانوناً تضمین شده بود، بی سروصدا ضبط گردید. ملکه الیزابت پس از مسافرتی که در سراسر انگلستان نمود فریاد برداشت: " همه جا پراز مستمنداست". در چهل و سومین سال سلطنت وی بالآخره مجبور شدند با وضع عوارضی بنام عوارض فقرا، مستمند بودن (Pauperisme) را بطور رسمی بشناسند. به هنگام استقرار مجدد خاندان استوارت مالکین زمین بوسیلهٔ قانون، عمل غاصبانانهٔ انجام

دادند که در کشورهای دیگر قاره اروپا همه جا بدون قانون وقوع یافت. آنها اصول فئودالی زمین را لغو نمودند باین معنا که تعهدات و الزامات ناشی از مالکیت فئودالی را بگردن دولت انداختند و «جبران خسارت» دولت را از طریق وضع مالیات بر دهقانان و دیگر توده های مردم عملی ساختند و در حالیکه بر زمین ها فقط حق تیول داشتند دعوی ملک طلق بمعنای جدید مالکیت شخصی نمودند و سرانجام آن، همان آثاری را نسبت به کشاورزان انگلیسی باقی گذاشت که فرمان بوریس گودنف(\*) تاتار در مورد توده های دهقانی روس داشت.

۱\* - تزار روسیه از سال 1598 تا سال 1605 برای تمرکز قدرت در دست خود با اشراف بزرگ زمیندار و کلیسا در افتاد، املاک مخالفین را ضبط و قسمتی را با طرفیان درباری خود واگذار نمود. اقدامات او فرمان های که در مورد دهقانان صادر نمود وابستگی آنها را بزمین و سیستم سرواژ تشدید کرد.

«انقلاب پرافتخار» با سلطنت ویلیام سوم اورانژ (شهزاده ای اورانژ از خاندان ناسو - پادشا انگلستان از سال 1689 تا سال 1702) مالکین و سرمایه داران سوئدجورا بقدرت رساند. اینان برای گشایش دوران جدید دزدی خالصجات دولتی را، که تا این تاریخ محقرانه انجام می دادند، بمقیاس وسیع و کلانی رساندند. زمین های مزبور با بصورت عطیه بتصرف درآمد، یا به قیمت بسیار ناچیزی خریداری شد و یابوسیله غصب مستقیم، عدواناً به املاک خصوصی ملحق گردید. تمام این چیزها بدون مختصر ملاحظه ای نسبت به تشریفات قانونی انجام پذیرفت. تصرف مزورانه املاک دولتی بانضمام غارت آن قسمتی از اموال کلیسایی، که در دوران انقلاب جمهوریت دست نخورده باقی مانده بود، اساس مالکیت اربابی الیگاریشی کنونی انگلستان را تشکیل میدهد. سرمایه داران بورژوا بانجام این امر مساعدت نمودند از جمله برای آنکه زمین و ملک را مبدل به یک قلم تجارتنی خالص نمایند، میدان بهره برداری کشاورزی را وسعت بخشند، توشه گیری خود را از حیث تعداد پراولترهای آزاد روستا افزایش دهند و غیره. علاوه بر این ارسوکراسی نوین زمین، متحد طبیعی بانکوکراسی جدید و سرمایه بزرگ مالی بود، که تازه سراز تخم بیرون می آورد، و همچنین متحد طبیعی کارخانه داران بزرگی بشمار می آمد که در آن زمان بر تعرفه های گمرکی حمایت جویانه متکی بود. بورژوازی انگلیس برای حفظ منافع خود کاملاً همانند بورژوازی سوئدی عمل کرد، که بلعکس باتفاق حامیان اقتصادی خویش، یعنی دهقانان، شاهان رادریاستانندن قاهرانه ای املاک سلطنتی از الیگاریشی (سوئدی) یاری نمودند (از سال 1604 و سپس در زمان سلطنت کارل دهم و کارل یازدهم).

### 3- قانون گذاری خونین علیه خلع یدشدگان از پایان قرن پازدهم.

وضع قوانین بمنظور پائین کشاندن دستمزد.

مارکس می گوید: "ممکن نبود این پرولتاریای آواره و بی برگ و نوارا، که در اثر انحلال خدم وحشم فئودالی و در نتیجه خلع یدهای دشمنانه و ستمگرانه مکررانانه و کاشانه ای خودرانده شده بود، باهمان سرعتی که پیدا میشد در مانوفکتورهای جدید التاسیس جذب نمود. از سوی دیگر اینان که ناگهان از مدار عادی زندگی خویش کنده شده بودند نمی توانستند باهمان ناگهانی تحت انضباط وضع نوین درآیند. بهمین جهت جماعت بسیاری از آنان، برخی برحسب گرایش خود و اکثراً تحت فشار شرایط، گدائی و راهزنی و ولگردی پیش گرفتند. از آنجاست که در پایان صده پانزدهم در سراسر اروپای غربی قوانین خونین علیه ولگردی وضع گردید. لذا پدران طبقه کارگر کنونی بدو برای اینکه آنها را به ولگردی مستمند مبدل ساخته بودند کیفر کشیدند. قانون گزاران آنها را بمثابه جانمایی خودخواسته» تلقی می نمود و چنین می انگاشت که ادامه کار در شرایط غیر موجود قدیم وابسته به اراده و میل خود آنهاست. در انگلستان، این قانونگزاری در زمان سلطنت هانری هفتم آغاز گردید. هانری هشتم در سال 1530 گفت: به گدایان سالخورده و ناتوان پروانه ای گدائی داده می شود. بالعکس ولگردان سالم تازیانه می خورند و زندانی می شوند. اینان باید به پشت عرابه بسته شوند و آنقدر تازیانه بخورند تا خون از پیکرشان روان گردد و سپس بایستی سوگند یاد کنند که به زادگاه خود یابه محلی که طی سه سال اخیر در آن سکونت داشته اند بر گردند و در آنجا «خویشتن را بکاری مشغول دارند». چه شوخی بیرحمانه ای!

در بیست و هفتمین سال سلطنت هانری هشتم باز همین مقررات تکرار می شود ولی با مملحاتی تشدید میگردد. هرگاه کسی بار دوم برای ولگردی گیر می افتاد بایستی همان مجازات تازیانه اجراء و سپس نیمی از گوش وی بریده می شد. ولی در سومین تکرار جرم مقصر مزبور بایستی بمثابه جانی دشمن جامعه اعدام میگردد.

ادوارد ششم: آئین نامه ای مربوط به نخستین سال سلطنت وی، سال 1547، مقرر میدارد که اگر کسی از کار کردن سر باز زند باید محکوم به بردگی شخصی گردد که او را الواده است. خواجه باید بنده ای خود را ن آب دهد و نیز هر نوشا به ای ضعیف و آشغال گوشتی که خود صلاح بداند بوی روادارد. خواجه حق دارد بنده ای خود را بهرگونه کاری، هر قدر نفرت انگیز باشد، بزور تازیانه و زنجیر وادارد. هرگاه بنده چهارده روز بگریزد به بردگی ابدی محکوم میگردد و بایستی پیشانی ویرا با حرف (S) داغ نمود و اگر بار سوم گریخت مانند خاین دولت اعدام گردد.

خواجه میتواند ویرا بفروشد، هبه کند و بمثابه بنده وی را، عیناً مانند سایر اموال منقول و دام، با جاره دهد. و نیز چنانچه بندگان علیه خواجهان خود دست به توطئه ای زنند باید اعدام شوند. حکام صلح و وظیفه دارند برحسب اطلاعی که دریافت می کنند به جستجوی بی سروپایان برآیند. در صورتیکه مسلم شد یک ولگرد سه روز پرسه زده (در یوزگی کرده) است بایدوی رابه زادگاهش ببرند و با آهن گداخته روی سینه اش داغی بعلامت (V) بزنند، او را زنجیر کرده در جاده ها یا خدمات دیگر بکار وادارند. اگر ولگرد بدروغ زادگاهی برای خود نشان دهد آنگاه باید بکیفر این گناه بطور ابد بنده ای محل مزبور، مردم آن محل گردد و یا به بندگی

رسته درآید و با علامت (S) داغ شود. همه کس حق دارد اطفال ولگرد را از وی بگیرد و پسران او را تا 24 سالگی و دخترانش را تا 20 سالگی بعنوان کارآموز نگهدارد. اگر آنها بگیرند باید تا رسیدن باین سنین به بندگی استاد درآیند. استادان میتوانند بدخواه خود آنان را بزنجیر کشند و تازیانه بزنند و غیره. هراستادی مجاز است حلقه آهنینی بگردن، بازو و پایی بندگان خود نصب کند تا آنها را بهتر بشناسد و اطمینان بیشتری داشته باشد. بخش اخیر این آئین نامه مقرر میدارد که برخی از فقرا باید بوسیله ای بخش یا افرادی بکار واداشته شوند که مایلند بآنان خوراک و آشامیدنی بدهند و بخواهند برای آنان کاری بیابند. این نوع بردگان بخش تا پاس پیشرفته ای از قرن نوزدهم در انگلستان تحت نام roundsmen (گشت مردان) بجای مانده بود.

الیزابت، در سال 1572: گدایان بی پروانه و بالاتر از 14 سال در صورتیکه کسی نخواهد آنان را برای دوسال بخدمت بپذیرد، بایستی سخت تازیانه بخورند و لاله ای گوش چپ شان داغ شود، در صورت تکرار، اگر کسی نخواهد آنان را برای دوسال بخدمت بگیرد، و سن شان از 18 سال بیشتر است، اعدام میگردند. ولی در سومین تکرار جرم بایستی بیرحمانه مانند خائنین دولت اعدام شوند. از این قبیل آئین نامه ها در هجدهمین سال سلطنت الیزابت صادر شده است از جمله در فرمان 13 در سال 1597.

جک اول: هر کس پرسه زنی و در بیوزگی پیشه کند بمثابه بیابان گرد و ولگرد تلقی می شود. قضاء صلح داد گاه های بخش مختاراند در منظر عموم آنها را تازیانه بزنند، در نخستین تکرار جرم شش ماه و در مرحله ثانوی دوسال زندانی نمایند. طی دوران زندان باید هر چند بار و هر مقدار که قاضی صلح مصلحت بداند آنانرا شلاق زنند.... شانه چپ ولگردان را باید با علامت (R) داغ نمود و بکار اجباری گماشت. هرگاه دوباره آنانرا به گدائی بگیرند باید بدون هیچگونه ترحمی بدار آویخت. مقررات مذکور تا اوایل قرن هجدهم قانوناً بقدرت خود باقی بود و فقط طبق فرمان دوازدهم در بیست و سومین سال سلطنت آن ملغا گردید.

در کشور فرانسه نیز که در اواسط قرن هفدهم یک پادشاهی ولگردان در پاریس تاسیس شده بود، قوانینی از همین قبیل وضع گردید. هنوز در اوایل سلطنت لوئی شانزدهم (فرمان 13 جولای 1777) هر شخص تندرست 16 تا 20 ساله در صورتیکه فاقد وسایل زندگی باشد و بحرفه ای هم اشتغال نوزد باید به پارو زنی اجباری در کشتیهای دولتی فرستاده شود. نظیر همین مقررات را در اکتوبر 1535 کارل پنجم برای هالنند وضع نموده است. و همچنین است فرمان دولتها و شهرهای هالنند مورخ 19 مارچ 1614 اعلامیه آستانهای متحد شده مورخ 25 جون 1649 و غیره.

بدینسان توده ای روستائی که عرصه واعیانش بزورستانده و از خانه وزمینش رانده و به ولگری اش کشانده بودند، بوسیله ای وضع قوانینی وحشت زوانه نجار و بضر ب تازیانه، داغ و درفش (دروش) و شکنجه تحت انضباطی که برای سیستم مزدوری ضرورت داشت درآمد.

تنها کافی نیست که در یک قطب، شرایط کاربمنا به سرمایه گردآید و در قطب دیگر انسانهای قرار گیرند که چیزی جز فروش نیروی کار خویش نداشته باشند. و نیز وادار ساختن آنان بفروش داوطلبانه نیروی کارشان کفایت نمی کند. در تکامل تولید سرمایه داری طبقه ای کارگر رشد میابد که از حیث تربیت، سنت و عادت خواستها و توقعات این شیوه ای تولید را مانند نوامیس طبیعی مسلم تلقی میکند. سازمان روند تولید سرمایه داری رشد یافته هر مقاومتی را درهم میشکند و ایجاد دایمی اضافه جمعیت نسبی از قانون عرضه و تقاضا نگهداری میکند و بالنتیجه دستمزدر در حدودی که به مقتضای احتیاجات ارزش افزائی سرمایه است نگاه میدارد و فشار گنگ و نهائی مناسبات اقتصادی، سیادت سرمایه دار را بر کارگر مسجل میسازد. البته باز بطور فوق العاده و مستقیم نیز اعمال قهر و فشار می شود ولی این امر فقط جنبه استثنائی دارد. برای اینکه وضع جریان عادی خود را طی کند میتوان کارگر را به «قوانین طبیعی تولید» واگذاشت یعنی به آنچه از شرایط خود تولید سرچشمه میگیرد و وابستگی سرمایه از طریق همان شرایط تضمین و جاوید میگردد. در آوان پیدایش تولید سرمایه داری وضع بنحودیگراست. بورژوازی نخواستند بقدرت دولتی نیاز منداست و از آن بمنظور «تنظیم» دستمزداستفاده می کند، یعنی دستمزدر در حدودی که بدرد افزونکاری میخورد میفشارد، تاروزانه ای کارا دراز تر کند و خود کارگر را در درجه ای عادی وابستگی نگهدارد. این خود یک مرحله اساسی در آن باصطلاح انباشت بدوی است.

طبقه مزدور که در نیمه آخرین قرن چهاردهم پدید شد، در آن هنگام و طی قرن بعد فقط جزء بسیار کوچکی از توده مردم را تشکیل می داد. توده های مردم در روستا از راه دهقانی مستقل و در شهر بوسیله ای سازمان رسته ای وضع محفوظ و محکمی داشتند در روستا و شهر استادکار و کارگر از لحاظ اجتماعی بهم نزدیک بودند. تابع بودن کار به سرمایه هنوز جنبه صوری داشت یعنی شیوه تولید خود هنوز خصالت خاص سرمایه داری را دارا نبود. رکن متغیر سرمایه بمقدار زیاد بر رکن ثابت آن میچربید. بنابراین، نسبت بکار مزدور تقاضا باهر انباشت سرمایه سریعاً نمود میگرد در حالیکه عرضه ای کار مزدور آهسته بدنبال آن می رفت. در آن زمان هنوز بخش بزرگی از محصول ملی، که بعدها مبدل به انباشت مایه ای سرمایه گردید، وارد در ذخیره ای مصرف کارگر بود.

وضع قوانین درباره کار مزدور، قوانینی که ذاتاً مبتنی بر استثمار کارگر بوده و از آن پس نیز همواره دشمنی خود را نسبت به کارادامه داده است (آئین نامه کارگران) ادوار دسوم در سال 1349 آغاز می گردد. در فرانسه در سال 1350 که بنام پادشاه ژان (منظور از ژان دوم پادشاه فرانسه و جانشین فیلیپ ششم از خاندان والوا است که از 1350 تا 1364 سلطنت کرده است. در زمان اسارت همین پادشاه در لندن حوادث انقلابی ضد اشرافی پاریس تحت رهبری آتین مارسل و قیام های دهقانی معروف به "ژاکری" بوقوع پیوست) صادر شده قرینه ای آنست. در آنوقت قانون گزار ای انگلیس و فرانسه بموازات یکدیگر حرکت می کنند و از حیث محتوی یکسان اند. آئین نامه کارگران بنابه شکایات مصرانه ای مجلس عوام توشیح گردید. یکی از توری ها ساده لوحانه میگوید: "در گذشته فقرا چنان دستمزدریادی مطالبه



میکردند که صنعت و ثروت را مورد تهدید قرار میدادند. اکنون دستمزدآنان چنان نازل است که بازهم تهدید دیگری را که احتمالاً خطرناکتر از گذشته است، برای صنعت پیش می آورد.

#### 4- چگونگی پیدایش فارمداران سرمایه دار:

ملاحظه کردیم که چگونه پرولتاریای بی برگ و نوا با قهر و غلبه بوجود آمد و به چه کیفیت انضباط خونینی که ویرامبل به مزدور نمود تحمل گردید و اقدامات ننگین دستگاه علیه ای دولتی به چه نحو، بابالابردن درجه ای بهره کشی کار، انباشت سرمایه را بزور پلیس ترقی داد، این سوال مطرح میشود که سرمایه داران، خود نخست از کجا پیداشده اند؟ زیرا خلق یدمردم روستا بطور مستقیم فقط موجد زمین داران بزرگ است نه سرمایه دار. در مورد پیدایش فارمداران باید گفت که آنرا میتوان با اصطلاح بادست لمس کرد، زیرا پیدایش مزبور چندین قرن پروسه ای تحولی آهسته ای را پیموده است. مناسبات و عناوین مالکیت خودسرفها و همچنین از آن خرده مالکان آزاد بسیار متفاوت بود و لذا رهائی آنان نیز در شرایط اقتصادی بسیار متفاوتی انجام یافت.

مارکس میگوید: "در انگلستان نخستین شکل فارمدار (مباشر) است. (مقام وی شبیه به مباشری نا ظراملاک در رم باستان، که خودبنده یا آزادشده بود و سایر کارگران برده تحت نظارت وی قرار میگرفتند) ، منتها با میدان عمل محدودتری است. در نیمه دوم قرن چهاردهم فارمداری جانشین وی میگردد که بذر، دام و ادوات کشاورزی را از مالک زمین دریافت میکند. وضع وی بادهقانان فرق زیادی ندارد. فقط وی مزدوران بیشتری را مورد استثمار قرار میدهد. بزودی مبدل به مزارعه کار میگردد که نیمه فارمدار است. وی قسمتی از سرمایه ای زراعتی را میبرد و بخش دیگر را به مالک میگذارد. مجموع محصول را طرفین طبق نسبتی که بنا بر قرارداد معین شده است تقسیم میکنند. در انگلستان این شکل با سرعت از بین میرود تا جای رابه فارمدار بمعنای واقعی واگذار یعنی بکسی که سرمایه ای خاص خود را بوسیله ای استفاده از کارگران مزدور بارور میکند و قسمتی از اضافه محصول را بصورت نقد یا جنس بعنوان بهره ای زمین بمالک میپردازد.

طی قرن پانزدهم، تا هنگامیکه دهقان مستقل و همچنین کارگر کشاورز، که در جنب دستمزد خودداری کشت و کار خاصی است، بمددکار و کوشش خویش دولت مند می شود، وضع فارمدار و میدان تولیدش محقر باقی میماند. انقلاب کشاورزی در ثلث اخیر صده پانزدهم، که تقریباً طی تمام قرن شانزدهم ادامه یافت (باستثنای دهه های آخر آن)، بهمان سرعتی که فارمداران را غنی ساخت موجب فقر مردم روستا گردید. غصب چراگاه های مشترک و غیره به فارمداران امکان داد که تقریباً بی خرج بر تعداد دام خود بیافزایند در حالیکه از اینراه دامها و وسایل کودریزی فراوانتر زمین را در اختیار وی قرار میدادند. در قرن شانزدهم لحظه ای مهم تعیین کننده ای در رسیدن در آن هنگام مدت قرارداد اجاره فارمداران غالباً 99 ساله بود.

سقوط پیوسته ای ارزش فلزبهدار و بالنتیجه تنزل ارزش پول، برای فارمداران میوه های زرین بیار آورد. صرف نظر از شرایط دیگری که در فوق ذکر شد، این امر موجب تنزل دستمزدها گردید. قسمتی از دستمزدها بدینسان بر بهره ای فارمدار ضمیمه شد. ترقی دایمی قیمت گندم، پشم، گوشت و خلاصه ترقی بهای محصولات کشاورزی سرمایه پولی فارمدار را بی زحمت متورم ساخت در حالیکه آنچه وی بایستی تحت عنوان بهره ای زمین میپرداخت بنابه ارزش قدیمی پول مقرر گردیده بود. بدینسان وی در عین حال هم بضرر کارگران خود و هم بزبان مالک زمین متمول میشد. بنابراین شگفت آور نیست که اگر در پایان قرن شانزدهم در انگلستان طبقه ای از "فارمداران سرمایه دار" دیده میشد که نسبت به شرایط آن زمان ثروتمند بشمار می آمدند.

در فرانسه رژیسور که مباشر یا گردآورنده خراج اربابان فئودال در دوران اولیه قرون وسطی بوده است بزودی مبدل به کارگزاری میشود که در نتیجه کلاهبرداری و زدی و غیره خود را بمقام سرمایه دار میرساند. گاه این رژیسورها خود اربابان متعینی بودند. مثلاً در زمینه اقتصادی مصادرامور مالی، بورس بازان بازرگانان، خرده فروشان، سرشیر معاملات را بسود خود بر میداشتند، در امور حقیقی، وکیل طرفین دعوی را میچاپد، در سیاست، اهمیت نماینده مجلس بیش از انتخاب کننده و از آن وزیر بیش از رئیس کشور است. در مذهب، خداوند بوسیله «واسطه» بعقب رانده میشود و اینان را نیز روحانیون پس میزنند و خود از نو بین شبان نیک و گوسفندان همچنان واسطه های اجتناب ناپذیری قرار میدهند.

در فرانسه نیز مانند انگلستان اراضی فئودال به قطعات کوچک بشمار می تقسیم شده بود ولی از لحاظ شرایط بمراتب نامساعدتر از انگلستان بود. در جریان قرن چهاردهم فرمها (تسریه ها) بوجود آمدند. تعداد آنها پیوسته روبه افزایش بود و از صد هزار تجاوز نمود. این فرمها مال الاجاره های نقدی یا جنسی متفاوتی، از یک پنجم گرفته تا یک دوازدهم، میپرداختند.

## 5- واکرد انقلاب کشاورزی در صنعت

### تشکیل بازار داخلی برای سرمایه صنعتی

مارکس مینویسد: چنانکه دیدیم خلع ید و اخراج مردم روستا که متناوباً انجام یافت و دائماً تکرار می گردید، پی در پی توده های انسانی تازه ای را بکلی غیر از پروولتاریای وابسته بمناسبات رسته ای، بصنعت شهری تحویل می داد و آنچنان اوضاع و احوال مساعدی برای آن بوجود آورده بود که آندرسون کهنسال (که نبایش باجمس اندرسون اشتباه نمود) در کتاب تاریخ بازرگانی خویش آنرا نتیجه ای مداخله ای مستقیم پروردگار انگاشت. لازم است که ما باز لحظه ای درباره این عامل انباشت بدوی درنگ کنیم. رابطه ای که بین کاهش روستائیان

خودمختار و مستقل اقتصاد وانبوهی پرولتاریای صنعتی وجود دارد. باوجود کاهش تعداد کسانی که بکار و کشت میبردند، زمین همچنان بقدر گذشته یابیشتر از آن حاصل میداد، زیرا انقلاب در شرایط مالکیت زمین باشیوه های بهتر کشت و کار، با همکاری بزرگتر، با تجمع وسایل تولید و غیره همراه بود و از سوی دیگر مزدوران کشاورزی نه تنها با شدت بیشتری کار می کردند بلکه زمینی هم که برای خود میکاشتند و حاصل میگرفتند بیش از پیش تنگتر شده بود. بنابراین با آزاد ساختن بخشی از مردم روستائی وسایل گذشته تغذیه ای آنها نیز آزاد گردید. دهقانی که بیرون رانده شده ناچار است که ارزش وسایل مزبور را بشکل دستمزد از ارباب جدید خود یعنی سرمایه دار صنعتی بیرون کشد. مواد خام صنعتی که از محصولات بومی کشاورزی بدست می آمد نیز به سرنوشتی مشابه وسایل زندگی دچار شدند. اینها نیز به رکنی از سرمایه ای ثابت مبدل گردیدند.

در واقع همان حوادثی که دهقان کوچک را مبدل به کارگر مزدور میکند و وسایل زندگی و کار او را بصورت عوامل مادی سرمایه درمی آورد در عین حال بازار داخلی سرمایه رانی ایجاد می کند. سابقاً خانواده دهقانی وسایل زندگی و مواد خام را خود بوجود می آورد و روی آن کار میکرد و سپس قسمت اعظم آنرا خودبصرف میرساند. این مواد خام و وسایل زندگی اکنون دیگر بصورت کالا درآمده اند. فارمدار بزرگ این مواد و وسایل را میفروشد و بازار خود را در مانوفکتورها بدست می آورد. نخ و کرباس و پشمینه، اشیائی که ماده خام شان در دسترس هر خانوار دهقانی بود و بارشتن و بافتن آن نیازمندیهای خود را رفع مینمود، اینک بصورت اقلام مانوفکتوری درآمده اند که همان بخشهای روستائی، بازار آنها را تشکیل میدهند. مشتریان بشمار و پراکنده ای که تا این زمان به انبوهی از تولید کنندگان مستقل وابسته بودند اکنون در حول بازار بزرگی که از جانب سرمایه صنعتی تأمین می شود متمرکز گشته اند. بدین سان خلع یددهقانی که سابقاً خودگردان بوده اند و جدا ساختن آنان از وسایل تولید شان، با نهادن صنایع فرعی روستائی و پیروسیه ای جدائی مانوفکتور از کشاورزی همراه است. و تنها انهدام صنعت خانگی روستائی است که میتواند ببازار داخلی یک کشور آنچنان توسعه و قوامی بدهد که مورد نیاز شیوه ای تولید سرمایه داری است.

با وجود این دوران خاص مانوفکتوری خود قادر بیک تحول بنیادی نیست. بیاد هست که مانوفکتور فقط بصورت بسیار جزئی بر تولید ملی تسلط یافت و همواره بطور اساسی بر پیشه های شهری و صنایع فرعی خانوادگی و روستائی تکیه داشت. اگر مانوفکتور این صنایع فرعی را بشکل معینی، در برخی از رشته های صنعت و در بعضی نقاط از بین برد در عوض آنرا در جای دیگر از نوزنده کرد زیرا تا حدود مشخصی برای آماده ساختن مواد خام بوجود آن احتیاج داشت. لذا وی طبقه ای تازه ای از خرده روستائیان بوجود می آورد که کشت و کار برای آنها جنبه ای فرعی پیدا میکند و کار صنعتی بمنظور فروش محصول به مانوفکتور، خواه مستقیماً خواه بوسیله بازرگانان، حرفه ای اصلی آنان میگردد. این اگر علت اصلی نباشد لااقل یکی از علل پدیده ایست که در بدو امر محقق تاریخ انگلستان را بگمراهی می کشاند. از آخرین ثلث قرن پانزدهم ببعده محقق مزبور دائماً باشکایاتی مواجه می شود که از استیلای اقتصاد سرمایه بر روستا و اضمحلال تدریجی روستائیان حکایت می کند

و فقط در فواصل کوتاهی قطع می شود. از سوی دیگر پیوسته همین مردم روستا را لوباتعداد کمتر و وضع بدتر، در برابر خود می بیند. علت اصلی اینست: انگلستان بطور عمده کشوری تنها صنعت بزرگ است که بابکار انداختن ماشین آلات پایه ای ثابتی برای کشاورزی سرمایه داری بوجود می آورد، بطور بنیادی تعداد عظیم روستائیان را خلع یدمی کند و جدائی بین کشاورزی و صنعت خانوادگی روستائی را باریشه کن کردن بنیاد آن یعنی ریسندگی و بافندگی بانجام میرساند. و بنابراین این همان صنعت بزرگ است که مجموع بازار داخلی را تحت استیلاي سرمایه صنعتی درمی آورد.

## 6- منشاء سرمایه دار صنعتی:

پیدایش سرمایه دار صنعتی با همان ترتیب و تدریجی که موجب پیدایش فارمدار گردید، انجام نشد. بی شک برخی از استادان رسته و بیشتر از آنها خرده پیشه وران مستقل و نیز کارگران مزدور مبدل به سرمایه داران کوچک گردیده اند و سپس از راه استثمار و سיעتر کار مزدور و انباشتی که متناسب با آنست تدریجاً سرمایه دار تمام و کمال شده اند.... این واقعیت است که بسیاری از صاحبان کارخانجات بزرگ و حتی کوچک دورانی از کوچکترین خرده صنعتکاران بودند که از تمام مراحل میانی "تولید همگانی" تا "سرمایه داری" عبور نمودند. ساوا موروزف یک رعیت بود (که آزادی خود را در سال 1820 خریداری کرد)، او در عین حال یک گاوچران، یک عرابه ران، یک کارگر بافنده، یک دستباف بود که عادت داشت بمنظور فروش اجناس خود به خریداران پیاده به مسکو سفر کند. بعدها او صاحب یک مؤسسه کوچک، یک دفتر توزیع کارویک کارخانه شد. وقتی که در سال 1862 درگذشت، او و پسران متعدّدش صاحب دو کارخانه بزرگ بودند. در سال 1890 بازماندگان او 39 هزار کارگر که تولیدکننده اجناسی به ارزش 35 میلیون روبل بودند را در استخدام داشتند.

دوران کودکی تولید سرمایه داری از بسیاری جهات شبیه بدوران کودکی نشئت شهرها در قرون وسطی است، که در آنجا مسئله ای تعیین استاد و خدمتگار و نوکر از میان سرفهای فراری، اغلب بر اساس زودتر و دیرتر بودن تاریخ فرار حل و فصل میگردد. ولی حرکات حلزونی این اسلوب بهیچوجه پاسخگوی احتیاجات بازرگانی آن بازار جدید جهانی نبود، که کشفیات بزرگ آخر قرن پانزدهم بوجود آورده بود. ولی قرون وسطی دوشکل مختلف از سرمایه بدست داده است، که در گوناگونترین ساختمانهای اقتصادی- اجتماعی نشونمایافته و پیش از عصر شیوه تولید سرمایه داری بهر صورت جنبه سرمایه داشته است. دوشکل مزبور عبارت اند از سرمایه ای ربائی و سرمایه ای تجاری. سرمایه تجاری و ربائی همیشه بطور تاریخی مقدم بر تشکیل سرمایه صنعتی بوده و منطقاً پیش شرط لازم برای تشکیل آنست ("سرمایه" جلد سوم...) اما بخودی خود نه سرمایه تجاری و نه سرمایه ربائی پیش شرط کافی برای ظهور سرمایه صنعتی (یعنی تولید سرمایه داری) نیستند. آنها همیشه شیوه تولید قدیم را متلاشی نساخته و شیوه تولید سرمایه

داری را جانشین آن نمی کنند. تشکیل دومی (شیوه تولید سرمایه داری) کاملاً وابسته به مرحله تکامل تاریخی و شرایط همراه با آن میباشد. ( رشد سرمایه داری در روسیه- لنین).

مارکس مینویسد: در حال حاضر تمام ثروت جامعه بدو از دست سرمایه داری گذرد... وی بهره ای مالکانه ای ارباب زمین دار را می دهد، بکارگرمزد میپردازد، به تحصیلدار مالیات و عشریه، آنچه بایسته ای اوست تحویل میدهند و قسمت بزرگ یادرواقع بزرگترین حصه ای محصول کار را که روزبه روز زیادتر می شود برای خود نگاه میدارد. اکنون میتوان سرمایه دار را صاحب دست اول کلیه ای ثروت اجتماعی تلقی نمود، باینکه هیچ قانونی بوی چنین حقی در مورد این مالکیت تفویض نکرده است... این تغییر در مالکیت از راه ربح گیری عاید سرمایه شده است... شگفت آور آنکه در سرتاسر اروپا قانون گذاران خواسته اند از طریق قوانین ضد رباخواری از این پدیده جلوگیری نمایند... استیلاي سرمایه دار بر تمام ثروت کشور، خود انقلاب کاملی در حق مالکیت است. ولی این تسلط بوسیله کدام قانون یا سلسله ای از قوانین انجام نیافته است". لازم بود نویسنده بخود میگفت که انقلاب ها بوسیله قوانین انجام نمی شوند. سازمان فئودالی در روستا و سازمان رسته ای ( حرفه ای) در شهرها مانع از آن بودند که سرمایه ای نقدی حاصل از ربا و تجارت مبدل به سرمایه ای صنعتی گردد. بالغاء خدم وحشم فئودالی، با خلع ید و تاحدودی در نتیجه ای بیرون راندن مردم روستائی این موانع بر طرف شد. مانوفکتور جدید در بنادر صدور و در نقاطی از روستا، که خارج از حیطه ای و ارسی سازمان کهنه ای شهری و قواعد رسته ای آن بود، تأسیس گردید. از آنجاست مبارزات بسیار جدیدی که در انگلستان علیه این نشاگا های صنعت جدید از طرف شهرهای امتیاز دار در گرفت.

کشف منابع زرخیز و نقره خیز امریکا، قلع و قمع، ببردگی در آوردن مردمان بومی و مدفون ساختن آنان در معادن، آغاز استیلا بر هند شرقی و غارت آن، تبدیل قاره افریقا به قرقگاه سوداگرانه برای شکار سیاه پوستان، همه اینها بشارت دهنده صبح دولت سرمایه داری هستند. این پروسه های تغزل آمیز مراحل اصلی انباشت بدوی سرمایه بشمار می روند. بدنبال این جریان است که جنگ بازرگانی میان ملل اروپائی در مقیاس تمام کره زمین در میگیرد. جنگ مذکور با عصیان هند علیه اسپانیا آغاز شد، با جنگ ضد ژاکوین انگلستان ( جنگ علیه انقلاب فرانسه) دامنه ای بسیار بزرگی یافت و در جنگهای تریاک علیه چین و غیره ادامه یافت.

مراحل مختلفه ای انباشت بدوی، بنحوی که از لحاظ زمانی کم و بیش مرتب بود، بین اسپانیا، پرتغال، هالند، فرانسه و انگلستان تقسیم میگردند. در پایان سده هفدهم مراحل مزبور با سیستم استعمار، سیستم قرضه ای دولتی، سیستم جدید مالیاتی و سیستم حمایه گمرکی، در انگلستان بصورت اسلوب بهم پیوسته و منظم درآمد. برخی از اسالیب مزبور بر پایه ای خشونت آمیزترین اعمال فشار قرار داشت مانند سیستم استعماری. ولی همه ای آنها قدرت دولتی یعنی زور متمرکز و منظم جامعه را مورد استفاده قرار میدهند تا پروسه ای تبدل نظام فئودالی به شیوه تولید سرمایه داری را شتابان تسریع کنند و گذارها را کوتاه سازند. زور مامای هر جامعه ای کهنی است که آبستن نواست. زور خود نیروی اقتصادی است. و. هاویت ( نویسنده

انگلیسی 1791-1879 که از جمله صاحبان تحقیق جالبی است درباره ساکنین بومی استرالیا ( مردی که از مسیحیت برای خودتخصصی ساخته است چنین میگوید: " بربریت و فجایع بیشرمانه ای که نژادهای باصلاح مسیحی در هر نقطه ای جهان و علیه مردم هر کشور مسخر مرتکب شده اند در هیچ عصری از اعصار تاریخ جهان ونزدهیچ نژادی، هر قدر وحشی و عقب افتاده، هر اندازه بیرحم و بیشرم بوده است، نظیر ندارد". تاریخ اقتصاد استعماری هالند- وهالندی که ملت نمونه ای سرمایه داری در قرن هفدهم بشمار می رفت- تبلورهای نادیده ای از خیانت، فساد، آدمکشی و شناعة میگسترند". هیچ چیزی خصلت نامتواز سیستم آدم دزدی آنها در شهر و بندر Celebes ( اندونیزی) بمنظور تهیه برده برای جاوه نیست. برای انجام این کار افرادی را مخصوصاً برای آدم دزدی تربیت میکردند. دزد، مترجم و فروشنده عاملین اصلی این تجارت بودند و امرای بومی سرفروشنده ها بشمار میرفتند. نوجوانانی را که دزدیده بودند آنقدر در زندان های مخفی شهر "سلب" نگاه میداشتند تا برای بار کردن به کشتی های بردگاه آماده شوند. یک گزارش رسمی تصریح کرده است که: " یکی از این جاها مثلاً شهر ماساکار پراز زندان های پنهانی است که هریک وحشتناکتر از دیگری و مملو از تیره روزانی است که قربانی آروستمگری سرمایه داران هالندی گردیده ، درزنجیرگراند و از خانواده های خویش بعنف ربوده شده اند". هالندیها برای اینکه مالاکا را بتصرف در آورند حکمران پرتگالی آنجا را بپول فریفتند و وی در سال 1641 دروازه های شهر را بروی آنها گشود. بلافاصله بمنزل حکمران تاختند و وی را بقتل رساندند تا از پرداخت رشوه مزکور بمبلغ 21875 لیره استرلینگ «معاف» گردند. اینان هر کجا پامی گذاشتند ویرانی و نابودی جماعات را بدنبال داشت. بان یووانگی ایالتی از جاوه در سال 1750 دارای 80000 نفر سکنه بود و در سال 1810 ( 8000 ) نفر جمعیت داشت. اینست آن تجارت شیرین.

مارکس میگوید: کمپنی انگلیسی هند شرقی علاوه بر سیادت سیاسی بر هند شرقی، انحصار اختصاصی تجارت چای و بطور کلی بازرگانی باچین و حمل و نقل کالا به اروپا را و بلعکس برای خود محفوظ داشت. ولی کشتی رانی در سواحل هندوستان و مابین جزایر و همچنین تجارت با داخل هندوستان در انحصار ماموران عالی رتبه ای کمپنی بود. انحصار نمک، تریاک، فلز و کالاهای دیگر منابع بی پایان ثروت بودند. ماموران خود قیمت ها را تعیین میکردند و بدلخواه خود هندوهای بیچاره را میچاپیدند. حکمران کل نیز در این بازرگانی خصوصی شرکت داشت. به مقربان وی، پیمانها با شرایطی واگذار میشد که بوسیله آن، بهترین کیمیاگران، از هیچ طلا میساختند. تمولهای بزرگ یکروزه مانند قارچ می روئیدند و انباشت بدوی بدون صرف پیشیزی بوقوع می پیوست. البته در کشت دارائیهای که فقط با صادرات سروکار داشتند، مانند هند غربی و سرزمین های پر ثروت و پر جمعیتی مانند مکسیکو و هند شرقی که بقتل و غارت واگذار شده بودند، رفتار با بومیان بمراتب وحشتناکتر بود. با این وجود حتی در مستعمرات بمعنای خاص، خصلت مسیحی انباشت بدوی نفی نشد. این کارشناسان سختگیر و ترش روی پروتستانتسیم، این منزله طلبان انگلستان جدید، در سال 1703 بنا به تصمیمی که در شورای خود اتخاذ نمودند، جائزه ای بمبلغ 40 لیره استرلینگ در برابر پوست سر هر بومی یا برای اسیر ساختن هر سرخ پوست مقرر داشتند و در سال 1720 برای هر پوست سر جائزه

ای 100 لیره ای معین نمودند. در سال 1744، پس از آنکه خلیج ماساچوست قبيله معینی رامتجاسرویاغی اعلام داشت، قیمت های زیرین تعیین گردید: برای پوست سرذکور 12 ساله و بالاتر 100 لیره ای استرلینگ، برای سرهرذکور 105 لیره استرلینگ، برای زنان و کودکان اسیر 50 لیره استرلینگ و برای پوست سرزنان و کودکان 50 لیره استرلینگ! چندهه بعد فجایع سیستم استعماری تلافی این جنایات رابسراخلاف آن پدران وزائران مؤمن، که بنوبه خودطغیان کرده بودند، درآورد. باتحریک وپول انگلیسان اینان بضرب تبرزین های هندیان ساطوری شدند. پارلمان انگلستان سگهای درنده وپوست سرکن را «وسایلی که خداوندو طبیعت در دست اونهاده است» اعلام نمود.

سیستم مستعمراتی موجب پیشرفتهای عظیمی در امرتجارت و دریانوردی شد. «شرکتهای انحصاری» «مورد پیشگویی لوتر» اهرمهای نیرومند تجمع سرمایه گردیدند. مانوفکتورهای که بسرعت می روئیدند در وجود مستعمرات بازارهای تأمین شده یافتند و انحصار بازار موجب انباشت ثنابیان بود. ثروتهای که خارج از اروپا مستقیماً بوسیله ای غارت، اسارت و آدمکشی تاراج شده بود بسوی متروپول روان میشد و در آنجا مبدل بسرمایه میگردد. هالند که مقدم بر دیگران سیستم مستعمراتی را بنحواکمل بسط داده بود، در سال 1848 باوج قدرت بازرگانی خود رسید. این کشور «تقریباً بطور انحصاری تجارت باهند شرقی و معاملات بین جنوب غربی و شمال شرقی اروپا در دست خود داشت. صید ماهی، ناوگان و مانوفکتورهایش سرآمد کشورهای دیگر بود. سرمایه ای این جمهوری شاید مهتر از مجموع سرمایه کشورهای دیگر اروپا بود». در این مورد مارکس خاطر نشان میکند که: گولیش فراموش کرده است نکته ذیل را باین مطلب اضافه کند: توده ای مردم هالند در 1648 مشقت کشیده تر و فقیرتر از دیگر کشورهای اروپا در مجموع بود و خشونت آمیزتر از آنها تحت ستم و فشار قرار داشت. در روزگار ما برتری صنعتی برتری تجاری رابه همراه دارد. در دوران مانوفکتوری بمعنای اخص بعکس برتری بزرگانی است که موجب سیادت صنعتی میگردد. از آنجاست که در آن هنگام سیستم مستعمراتی نقش درجه اولی ایفا میکند. سیستم اعتباراتی عمومی یعنی قرضه های دولتی، که سرمنشاء آنرا طی قرون وسطی در "ژن ونیز" پیدامیکنیم، در دوران مانوفکتوری سرتاسر اروپا فراگرفت. سیستم مستعمراتی با تجارت دریائی و جنگ های تجاری خود بمنزله ای گرمخانه ای به توسعه آن کمک کرد. بدینسان سیستم مزبور بدو هالند استقرار یافت. دیون دولتی، که بمعنای خودفروشی دولت اعم از استبدادی، مشروطه یا جمهوری است، مهر و نشان خود را بر عصر سرمایه داری میکوبد. از آنچه ثروت ملی خوانده می شود تنها سهمی که واقعاً در دارائی جمعی ملت های جدید وارد می شود عبارت از دیون دولتی آنهاست.

دیون دولتی بصورت حساسترین اهرم انباشت بدوی درمی آید. مانند عصای مسحور، بیک ضرب پول عقیم را دارای قدرت زادوولد می کند و بدون آنکه آنرا در معرض زحمات و مخاطراتی قرار دهد، که ملازم کاراندازی پول در صنعت و حتی در ریاست، پول را به سرمایه مبدل می کند. در حقیقت بستان کاران دولت چیزی نمی دهند زیرا مبلغ قرضه بصورت سفته های درمی آید که باسانی قابل

انتقال اند و در دست صاحبان آن کاملاً مانند پول نقد بوظیفه ای خویش ادامه می دهند. ولی صرف نظرات طبقه ربح خوارتن آسان که بدینسان بوجود آمده است و قطع نظرات ثروت بادآوران واسطه های که بین دولت و ملت نقش تنخواه گرا بازی می کنند، و نیز صرف نظرات پیمانکاران مالیات، بازرگانان و کارخانه داران خصوصی که از هر قرضه ای دولتی تکه ای چرب و نرم، چون سرمایه ای که از آسمان نازل شده است، نصیب آنان میگردد، باید منتظر این نکته بود که قرضه دولتی مشوق بزرگی برای تأسیس شرکت های سهامی، برای معامله ای هرگونه سهام قابل انتقال و سفته بازی گردید، به سخن کوتاه بورس بازی و سیستم جدید بانکی رابه پیش راند.

بانکهای بزرگ، که با عنوان ملی نیز تعیین یافته اند، که از بدو تأسیس خود جز شرکت های از سفته بازان نبودند که در جنب حکومت ها جای گزیده و به برکت امتیازات بدست آورده امکان یافته بودند بانها مساعدتهای نقدی بدهند. بهمین سبب بهترین اندازه گیر میزان تراکم در مورد دیون دولتی همانا ترقی متوالی سهام این بانکهاست که شکوفندگی کامل آنها از تاریخ تأسیس بانک انگلستان در سال 1694 آغاز میشود. بانک انگلستان کار خود را از آنجا شروع کرد که پولش را بنرخ 8 درصد بدولت قرض داد. همزمان با این قرضه پارلمان ویرامجاز ساخت که معادل همان سرمایه پول سکه زند و همان پول را بکار دیگر بشکل اسکناس ب مردم قرض دهد. بانک انگلستان مجاز بود با اسکناسهای مذکور به تنزیل سفته و برات پردازد، باعتبار کالای قرض دهد و فلزات گرانبها خریداری نماید. طول نکشید که با همین پول اعتباری خود ساخته، بانک انگلستان بخود دولت قرض میداد و بحساب دولت منافع دیون عمومی را میپرداخت. وی تنها بیش از آنچه بایکدست پرداخته بود بادست دیگر پس میگرفت بلکه در عین پس گرفتن، باز تا آخرین شاهی پولی که داده بود بستانکار جاوید ملت باقی میماند. تدریجاً بانک انگلستان مخزن گریز ناپذیر گنجینه های فلزی کشور و مرکز ثقل تمام اعتبارات بازرگانی گردید. در همان زمان که در انگلستان سوزاندن جادوگران قطع گردید آویختن جاعلین اسکناس آغاز شد. نوشته های آن عصر، از جمله نوشته های بولینگ بروکس {1678-1751} مرد سیاسی و نویسنده انگلیسی از منتسبین به حزب توری (محافظة کار) نشان میدهد پیدایش ناگهانی این جماعت بانکوکرات، تنخواه گران، ربح خواران، دلالان، صرافان و گرگان بورس، تاچه درجه در مردم آنزمان تأثیر گذاشته است.

سیستمی از اعتبارات بین المللی بادیون عمومی پدید شد، که غالباً در این کشور یا کشور دیگر نهانگریکی از منابع انباشت بدوی است. چنانکه اقدامات مبتذل سیستم غارتگرانه (ونیز) خودیکی از پایه های پنهان ثروت سرمایه ای هالند راتشکیل میدهد، چه دولت "ونیز" در آوان انحطاط خود مبالغه گزافی پول نقد به هالند قرض داده بود. همچنین است مناسبات بین هالند و انگلستان. از همان آغاز قرن هژدهم مانوفکتورهای هالند عقب افتادند و دیگر تفوق بازرگانی و صنعتی هالند از بین رفته بود. لذا یکی از معاملات اساسی هالند، از 1701 تا 1777 عبارت از این شد که سرمایه های عظیمی را، بویژه برقیب نیرومند خود انگلستان، قرض دهد. بقول مارکس نظیر همین پدیده امروز میان انگلستان و ایالات متحده امریکا



میگذرد. چه بسا که سرمایه امروزی که بدون شناسنامه وارد ایالات متحده میشود، دیروز باخون کودکان انگلیسی اندوخته شده است.

سیستم حمایتی (اسلوب ویاسیاست حمایتی به روشی اطلاق میشود که بوسیله ای اقدامات گوناگون از قبیل محدود ساختن واردات بوسیله ای وضع حقوق گمرکی بر کالاهای خارجی یا از راه الزام بداشتن پروانه ای ورود، تشویق صادرات از راه تفویض جوایز صادراتی یا معافیتهای گمرکی و غیره، میکوشید تا محصولات و مصنوعات کشور را از رقابت کالاهای بیگانه در امان نگهدارد) وسیله ای بود مصنوعی برای آنکه کارخانه دار بسازند، از کار خود مختار سلب مالکیت کنند، تولید ملی و وسایل معیشت را بصورت سرمایه در آورند و گذار از شیوه ای تولید کهنه را بشیوه ای جدید تولید کوتاه نمایند. دولتهای اروپائی بر سر اینکه کاشف اسلوب حمایتی کیست با هم بمشاجره پرداختند و پس از آنکه دولتها خود بخدمت افزونگران درآمدند دیگر تنها به باجگیری از ملتهای خویش، چه غیر مستقیم و از راه عوارض حمایت گمرکی و چه مستقیم از طریق اعطا جوایز تشویق صادرات و غیره، اکتفا نکردند. در سرزمین های وابسته عفاً و کرهاً هرگونه صنعت را بر انداختند، چنانکه مثلاً مانوفکتور پشم بافی ایرلند را انگلستان بر انداخت. در قاره ای اروپا بنابه پیشینه ای که کولبرت (1619-1683) مرد سیاسی معروف فرانسه، وزیر دارائی لئوی چهاردهم و یکی از برجسته ترین و مدبرترین رجال دولتی این کشور بود، وی پیگیرترین نماینده ای سیاست اقتصادی مرکانتیلیسم (سوداگری) بود. وی در زمان تصدی خود به تشکیل و توسعه ای مانوفکتورهای دولتی همت گماشت و بر مبنای سیاست حمایتی شدید و تدابیر ملی دیگری باین سرمایه داری صنعتی رادفرانسه مستحکم نمود. مجموعه ای تدابیر اقتصادی اوبعداً تحت عنوان کولبرتیسم شهرت یافت) بوجود آورده بود، این پروسه باز هم ساده تر شد. در این بخش از اروپا سرمایه ای بدوی صاحبان صنایع تاحدودی مستقیماً از منبع خزانه دولتی تأمین گردید. میرابوبانگ میزد "چرا باید برای جستجوی علت درخشندگی صنایع ساکس (ایالت شرقی آلمان که سابقاً یکی از مهمترین امیرنشینان مستقل آلمانی و اکنون جزء جمهوری دموکراتیک آلمان است. شهرهای بزرگی مانند درسن، لایپزیگ و کارل مارکس شتات جزء این ایالت بشمار می آیند) پیش از جنگ این همه دور برویم! مگر نه این است که قروض شاهان به یکصد و هشتاد میلیون بالغ میگرددید!"

سیستم استعماری، دیون دولتی، مالیات های سنگین، جنگهای تجاری و غیره، که زاده ای دوران مانوفکتوری بمعنای اخص هستند در آوان کودکی صنعت بزرگ بنحو غول آسا توسعه میابند. جشن ولادت صنعت بزرگ، هاروت وار (اشاره به پادشاه کشوریهوداست که از سال 40 تا 4 قبل از میلاد برای جلوگیری از ولادت عیسا مسیح دستور قتل عام همه نوزادان را صادر نمود)، باکودک ربائی برپاگشته است. کارخانه ها نیز مانند ناوگان سلطنتی، افراد مورد نیاز خود را بوسیله ای مطبوعات فرامی خواندند. بابینکه سرف. م. ایدن درباره شناخت خلع ید و عرصه واعیان مردم روستا، از ثلث آخر قرن پانزدهم تا عصر خود یعنی پایان قرن هژدهم، ابراز تنفروانزجار میکند و با اینکه وی این پروسه را بمتابه «ضرورتی» برای استقرار کشاورزی سرمایه داری و «تناسب حقوق بین زمین های زیرکشت و چراگاهها» خود پسندانه میباید، معذالک وی بعکس، در مورد ضرورت کودک

ربائی و بردگی کودکان به منظور تبدیل مؤسسات مانوفکتوری به مؤسسات کارخانه ای و برقراری تناسب حقیقی میان سرمایه و نیروی کار، چنین شم اقتصادی از خود نشان نمی دهد. وی میگوید: "شاید عطف توجه عامه باین مسئله سودمند باشد که آیامانوفکتوری که برای توفیق در کار خود مجبور است کودکان را از کلبه های روستائی و کارستانها بر باید و آنها را گروه گروه تاپاس زیادی از شب بکارهای دشوار و ادار دو آنان را از استراحت محروم سازد، مانوفکتوری که علاوه بر این توده های از هر دو جنس را با درجات متفاوت سنی و اخلاقی در یکجا جمع می کند، بدانسان که ناچار و بحکم سرایت رفتار، فساد و هرزگی بیارمی آورد، آیامیتواند بر میزان بهروزی ملی و نیکبختی فردی بافزاید؟".

## 7- گرایش تاریخی انباشت سرمایه:

پس انباشت بدوی سرمایه، یعنی پیدایش تاریخی آن، به چه می انجامد؟ تا آنجا که این انباشت از تبدیل مستقیم بردگان و سرفهابه کارگران مزدور ناشی نمی شود و لذا صرفاً تغییر شکل نیست، انباشت بدوی سرمایه جز خلع ید تولیدکنندگان مستقیم، یعنی انحلال مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی، معنای دیگری ندارد. مالکیت خصوصی، بمثابة نقطه ای مقابل مالکیت اجتماعی و مالکیت مشترک، فقط درجائی بوجود میآید که وسایل کار و شرایط خارجی آن متعلق به افراد باشد. ولی بر حسب آنکه افراد مزبور خود کارگر یا غیر کارگر باشند مالکیت خصوصی تفاوت پیدا میکند. سایه روشن های بیشماری که نخستین دید را بخود متوجه میسازد، فقط بر تاننده شرایط بینابینی است که میان این دو قطب قرار گرفته اند. مالکیت خصوصی کارگر بر وسایل تولید خویش پایه ای خرده پیشه وری است، و خرده پیشه نیز در درون رژیم بردگی، سرواژ و سایر مناسبات وابستگی نیز وجود دارد ولی شیوه مزبور فقط هنگامی شکوفان میشود، تمام نیروی خود را گسترش میدهد و بر شکل متناسب کلاسیک خویش مسلط میگردد، که کارگر آزادانه مالک خصوصی شرایط کار مورد استفاده ای خویش باشد، دهقان مالک زمینی که کشت میکند و پیشه ورمالک دست افزاری باشد که با آن هنرنمایی می کند.

این شیوه تولید متضمن تکه پاره شدن زمین و دیگر وسایل تولید است. شیوه تولید مذکور همچنان نافی گردائی وسایل تولید است، همکاری، تقسیم کار در درون همان پروسه ای تولید، تسلط اجتماعی بر طبیعت و منتظم نمودن آن، تکامل نیروهای اجتماعی تولید رانی میکند. این شیوه فقط در درون مرزهای تنگ خود روئی از تولید و جامعه می گنجد. شیوه مزبور هنگامیکه بدرجه معینی از تکامل خود برسد وسایل مادی انهدام خویش را بوجود می آورد. از این لحظه بیعد نیروها و هوسهای که خویشان را در قید زنجیر آن شیوه می دیدند در درون جامعه بحرکت در میآیند. این شیوه باید منهدم گردد و منهدم میشود. انهدام آن عبارت است از تبدیل وسایل تولید متفرق فردی بوسایل تولید اجتماعاً گردآمده و بالنتیجه مبدل شدن مالکیت های خرد جماعتی کثیر به مالکیت عظیم عدّه قلیل و لذا سلب مالکیت توده های عظیم مردم از عرصه و اعیان زمین، از وسایل تولید، یعنی همان سلب مالکیت

سودآور و دشوار توده مردم که ماقبل تاریخ سرمایه رانشکیل میدهد. ماقبل تاریخ مزبور متضمن یک سلسله اسلوبهای ظالمانه است که مازمیان آنها فقط آنچه را که از لحاظ شیوه های انباشت بدوی سرمایه دورانساز بوده است از مدنظر گذرانده ایم. سلب مالکیت تولید کنندگان مستقیم بابیر حامانه ترین و اندالیسم (مربوط به واندال ها که قومی مخلوط از ژرمنها و اسلاوهای ساکن بین رود خانه های ادروویستول بودند و در قرن پنجم میلادی فرانسه و اسپانیا و قسمتی از آفریقا را متصرف شدند. چون کشورگشائی این قوم باسبعیت، خون ریزی و غارت و انهدام آثار تمدن همراه بود در زبانهای اروپائی و اندالیسم به سفاکی و بربریت اطلاق میشود.) و تحت تأثیر ننگین ترین، کثیف ترین و مسکین ترین شهوات نفرت بار انجام یافته است.

مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی، مالکیتی که میتوان گفت شخصیت زحمتکش مستقل را با شرایط کارش پیوند میدهد، بوسیله مالکیت خصوصی سرمایه داری، که بر پایه ای استثمار کار غیر ظاهراً آزاد قرار گرفته است، بیرون رانده شد. هنگامیکه این روند تحولی بقدر کافی ژرفا و درازای جامعه کهن رافرا گرفت، هنگامیکه کارگران به پرولتاریا و وسایل کارشان به سرمایه مبدل گردید، هنگامیکه شیوه ای تولید سرمایه داری بروی پای خویش استوار شد، آنگاه اجتماعی شدن باز هم بیشتر کار و مبدل گشتن باز هم بیشتر زمین و دیگر وسایل تولید بصورت بهره برداری اجتماعی و لذا بصورت وسایل تولید جمعی، و بنابراین خلع ید بعدی مالکین خصوصی، شکل جدیدی بخود میگیرد. آنگاه دیگر کارگر اقتصاد سرخود نیست که خلع یدی شود بلکه از سرمایه داری که هزاران کارگر را استثمار می کند سلب مالکیت میگردد.

این سلب مالکیت از راه عملکرد خود قوانین ذاتی سرمایه، از راه تمرکز سرمایه ها انجام پذیر میشود. هر سرمایه دار، بسیاری سرمایه دار دیگر را نابود میکند. همراه با این تمرکز یاب عبارت دیگر با سلب مالکیت بسیاری از سرمایه داران بوسیله عده ای کمی از آنها، شکل همکاری پروسه ای کار همواره بمقیاس وسیعتری گسترش میابد و استفاده ای آگاهانه از دانش درامور فنی، بهره برداری منظم زمین، تبدیل وسایل کار بوسایلی که تنها بصورت جمعی بکار می روند، صرفه جوئی در مورد کلیه وسایل تولید از طریق استفاده از آنها بمثابه وسایل کار بهم بسته ای اجتماعی، بهم پیوستگی همه ای ملتها در شبکه ای بازار جهانی و لذا خصلت بین المللی رژیم سرمایه داری، تکامل پیدا میکند.

با کاهش پیوسته ای تعداد سرمایه داران کلان، یعنی آنها که تمام فواید این روند تحولی را غصب کرده، بانحصار خود درمی آورند، حجم فقر، فشار، رقیت، فساد و استثمار افزایش میابد. ولی در عین حال عصیان طبقه کارگر پیوسته شدیدتر میگردد و میکانیزم پروسه تولید سرمایه داری خود آنها را به متحد شدن و سازمان یافتن میکشاند. انحصار سرمایه داری برای شیوه ای تولیدی که خود با آن و تحت تدثیر آن شکوفندگی یافته است، بصورت مانعی درمی آید. تمرکز وسایل تولید و اجتماعی شدن کار به نقطه های میرسد که دیگر با پیوسته ای سرمایه داری خود سازگار نیست. این پیوسته می ترکد. خلع ید کنندگان خلع ید میشوند.

شیوه ای تملک سرمایه داری که ناشی از شیوه ای تولید سرمایه داریست، یعنی مالکیت خصوصی سرمایه داری، نخستین نفی مالکیت خصوصی انفرادی است که برپایه ای کارشخصی قرار گرفته است. لیکن تولید سرمایه داری با ضرورتی طبیعت آسا نافی خویش را بوجود می آورد. این خودنفی نافی است. این نافی اخیر مالکیت خصوصی را از نو برقرار نمی سازد ولی مالکیت انفرادی را برپایه ای دست آوردهای عصر سرمایه داری، یعنی براساس همکاری و مالکیت جمعی زمین و وسایل تولید قرار میدهد که خودزاده کاراند. البته پروسه تبدیل یافتن مالکیت خصوصی پراکنده ای، که مبتنی بر کار انفرادی است، به مالکیت سرمایه داری، به مراتب طولانی تر، سخت تر و دشوارتر از تبدیل مالکیت سرمایه داری به مالکیت اجتماعی است زیرا مالکیت سرمایه داری خود عملاً براساس کار تولیدی به شیوه اجتماعی قرار گرفته است. در مورد اول سخن بر سر سلب مالکیت توده مردم بوسیله معدودی غاصب بوده است، در صورتیکه در مورد دوم سخن بر سر خلق یداقلمتی غاصب بوسیله ای توده های مردم است.

ترقی صنایع که بورژوازی مجری بلا اراده و بلا مقاومت آنست، بجای پراکندگی کارگران، که ناشی از رقابت آنهاست یگانگی آنها را با ایجاد جمعیت های کارگری بوجود می آورد. بنابراین بمرور صنعت بزرگ گسترش میابد خود آن پایه ای که بورژوازی بر روی آن تولید میکند و محصولات تولید را تصرف مینماید از زیر پای وی بدر می رود. "بورژوازی مقدم بر هر چیز گورکنان خویش را بوجود می آورد. هم فنای بورژوازی و هم فنای پرولتاریا غیر قابل اجتناب است.... از میان کلیه طبقاتی که اکنون بورژوازی در برابر خود می بیند پرولتاریا یگانه طبقه ای واقعاً انقلابی است. با صنعت بزرگ، که پرولتاریا محصول خاص آنست، طبقات دیگر ضعیف میشوند و از بین می روند. طبقات متوسط، صنعت گران کوچک، خرده بازرگانان، پیشه وران و کشاورزان همه علیه بورژوازی پیکار میکنند تا از نابودی خویش بمثابه طبقه ای متوسط جلوگیری نمایند.... اینان ارتجاعی هستند زیرا میخواهند چرخ تاریخ را بعقب برگردانند. (کارل مارکس و فریدریش انگلس" مانیفست کمونیست".)

انباشت سرمایه داری انباشت ارزش اضافی است و تبدیل دوباره ارزش اضافی به سرمایه (ابزار تولید و نیروی کار بیشتر) برای اینکه، توسط آن ارزش اضافه بیشتری تولید شود. سرمایه دار نه در جمع آوری ارزش مصرف

برای خویشتن تلاش دارد و نه اینکه فقط بدنبال احتکار پول است. بلکه تلاش دارد که این پروسه انباشت را به مثابه هدفی در خود به پیش ببرد و ادامه دهد. تولید ارزش اضافه به انتخاب یا اراده اشخاص بستگی ندارد، بلکه یک ضرورت ذاتی (سرمایه) است. از این ضرورت است که گرایش سرمایه به کاستن مداوم زمان کار لازم برای تولید کالاها سرچشمه میگیرد. این گرایش عملکردی عینی دارد. تنها براساس تولید سرمایه داری است که کالاشکل عام فراورده های کار اجتماعی میشود. با ظهور سرمایه داری تحولی مهم و تعیین کننده اتفاق می افتد: در اینجا اجزائی که وارد پروسه تولید میشوند و کل پروسه تولید به پروسه گردش سرمایه بدل میگردد. مارکس این نکته را چنین توضیح میدهد: "مادیگر با کالای مجزا، محصول مجزا روبرو نیستیم. محصول مجزا نه تنها بصورت یک محصول

واقعی بلکه همچنین بعنوان یک کالا، بعنوان بخشی واقعی و معنوی از کل تولید ظاهر میشود. هرکالای مجزا نماینده مقدار معینی از سرمایه و ارزش اضافه خلق شده توسط آن میباشد.

برای تولید هر کالا فقط به مقدار زمان معینی از کار (زمان کار اجتماعاً لازم) نیاز است و تولید کنندگان مختلف با اجبارهای معینی روبرویند. ابتدا آنها مجبوراند کل محصولات شان را به کالای بفروش برسانند. علاوه بر این اگر بخواهند آنچه را که صرف خرید ابزار تولید و نیروی کار نموده اند، دوباره بدست آورند و کار اضافه انجام شده توسط کارگران دسمزدی را تحقق بخشند، یعنی اگر بخواهند کالاهای شان را به پول (پولی مضاف بر آنچه در ابتدا با آن شروع نمودند) تبدیل نمایند، مجبورند که بر طبق معیارهای مشخصی تولید کنند. این معیارها را عمل متقابل سرمایه های رقیب تعیین کرده و ضرورت سرمایه در جستجوی بالاترین نرخ بازگشت، آنها را تحمیل میکند.

زمانیکه همه (یا عملاً همه) عناصر پروسه تولید، کالا باشند یا بعبارت دیگر زمانیکه یک بازار کارویک بازار ابزار تولید بوجود آیند، تولید کنندگان کالا درون یک پروسه واحد ادغام می شوند، پروسه ای که در آن شرایط واقعاً اجتماعی تولید به ظهور میرسد. این پدیده ها به تجمع تاریخی عناصر منفرد و پراکنده ساختار تولیدی و اجتماعی و تغییر کیفی این عناصر به بازارهای ملی و فرماسیونهای اجتماعی، کاملاً متصل اند. ظهور سرمایه داری از نظر تاریخی به ظهور یک ملت مدرن و دولت ملی هم بود. حال مسئله فوق را با تولید کالائی تحت فئودالیزم مقایسه میکنیم. در آن دوران، نسبت به ضروریات مصرف تولید کنندگان مستقیم مازادی تولید میشد. آنچه مازاد بر مصرف اربابان بود به مبادله کالائی وارد می گردید. اما، تولید کنندگان کالا در دوران ماقبل سرمایه داری مجبور به تولید و عرضه این محصول مازاد در سطح بازدهی دایماً متغییر (و گسترش یابنده) نبودند، بلکه بعزت ایزوله بودن نسبی تولید کنندگان فئودال، آنها مانند سرمایه دار در معرض خطر نابودی بواسطه رقیب قرار نداشتند.

در دوران ماقبل سرمایه داری تولید کنندگان بسیار منفرد از یکدیگر بوده و علاوه بر شرایط مادی تولید بطور کلی با قوانین تولید کالائی انطباق نداشت. بخش اعظمی از مبادله فئودالی در برگیرنده تجملات بود. شکل گردش کالاها که در آن زمان انجام میشد یعنی - (ک- پ- ک)، فروش کالائی برای خرید کالائی دیگر بعبارت دیگر تبدیل کالا به پول و تغییر دوباره پول به کالا بود. حال آنکه در نظام سرمایه داری، سرمایه دار باید مقدار معتناهی از ابزار تولید را خریداری کند (وی نمیتواند همه مواد اولیه، مواد سوختی، وسایل حمل و نقل، ابزار اضافی و ماشین آلات مورد احتیاج خود را شخصاً تأمین نماید) و این سرمایه گذاری های کلان در کارخانه ها ابزار، و غیره را خود بکاربرد. البته تولید کنندگان کالا در دوران ماقبل سرمایه داری هم ضرورت های راپیش روداشتند. مثلاً این امکان وجود داشت که در اثر حوادث، تاراج، وقوع شورشهای دهقانی یا فشار سیاسی نجبا (فشار شیوه تولید پیشرفته تر یعنی سرمایه داری بکنار) نابود شوند و برای اینکه بکار ادامه بدهند در هر سطحی نیز نمی توانستند تولید کنند. و واضح است که نمی توانستند تولید هم نکنند. لیکن مسئله ایجاست که فشار منتج از رقابت اقتصادی بردوش آنها سنگینی

نمی‌کرد، اگرچه اشکالی از رقابت، بادیگرتولیدکنندگان کالا موجود بود و علیرغم اینکه در عرصه مبادله، قانون ارزش نفوذ زیادی را اعمال می‌کرد ولی فقط هنگامیکه خودنیروی کار به کالاتبدیل شد این قانون به تنظیم‌کننده تخصیص کار اجتماعی تبدیل شد.

تفاوتی کیفی مابین وابستگی متقابل تولیدکنندگان در عصر سرمایه داری و تولیدکنندگان در دورانهای پیشین که باهدف مبادله دست به تولید میزدند، موجود است. اولاً تولیدکنندگان سرمایه دار خودبازاری برای کالاهای یکدیگر هستند، هم بازاری هستند برای وسایل مصرف. ثانیاً: آنها مشترکاً به برقراری استانداردهای زمان کار اجتماعاً لازم کمک میکنند و خودتحت فشار این استانداردها قرار دارند. وجود معیارهای بازدهی مشخص که سرمایه داران باید به قیمت نابودی آن تن در دهند نشانه این استانداردهاست. این تولیدکنندگان کالا از یکدیگر جدا هستند، لیکن قانون ارزش آنها را بهم پیوند میدهد. در اینجا باشکل تاریخی معینی از گردش کالائی روبرو هستیم با فارمول: پ- ک - پ، یعنی تبدیل پول به کالا و تغییر دوباره کالا به پول (پولی اضافه بر مقدار پول آغاز پروسه) یا بطور خلاصه خرید بمنظور فروش.

مارکس با در هم شکستن حقانیت «ابدی» اقتصاد سیاسی بورژوائی، خصلت مقید (مقید به دوره معینی از تاریخ- م) گذار شیوه تولید سرمایه داری را آشکار ساخت. ارزش بصورت اجتناب ناپذیری با تولید کالائی گره خورده است و تولید کالائی به نوبه خود با ظهور تاریخی و دیرپای مناسبات اجتماعی معینی جوش خورده است:

« اشیاء مفید به کالا تبدیل میشوند، فقط باین دلیل که آنها محصول کار افراد یا گروه های از افراد خصوصی اند که کار خود را مستقل از هم انجام دهند.» بشر همیشه ارزش مصرف (یا در معنای کلی ثروت) ایجاد میکند و باید چنین کند. در غیر این صورت نه جامعه ای وجود خواهد داشت و نه زندگی بشری. لیکن برخلاف تولید ارزشهای مصرف، تولید کالائی و تولید ارزش تنها با مرحله تاریخی معینی از تکامل تولید مطابقت مینماید- یعنی با آن شکل از سازمان اجتماعی که در آن زمان کار و رابطه بین زمانهای کاری متفاوت بطور غیر مستقیم توسط شکل ارزش (که، واحدهای محاسبه پولی بیان میشوند) تبارز میابند.

در جامعه سرمایه داری پروسه کار- یعنی فعالیت هدفمندی که از طریق آن موجودات بشری طبیعت را تغییر داده و مورد استفاده قرار میدهند- تابع پروسه تولید ارزش است- مارکس تاکید نمود که روند ایجاد ارزش در عین حال یک پروسه افزایش ارزش است. خود وسیله اندازه گیری ارزش، یعنی زمان کار اجتماعاً لازم، در چارچوب دستیابی به هدف کسب سود سرمایه داری تعیین میشود. میل مفرط به کسب تولید بیشتر در ازاء کار کمتر، یعنی کاهش زمان کار اجتماعاً لازم، برای کسب حداکثر سود با حداقل سرمایه، ضروری است. پس قانون ارزش فقط داور بیطرفی ناظر بر امر کارائی نیست. سلطه این قانون بر مناسبات استثمار اجتماعی استوار است. زمان کار اجتماعاً لازم با امر تملک کار اضافه (کار بلاعوض) در وحدتی دیالکتیکی بوده و با رجوع بآن تعیین میشود. جائیکه ارزش و سود نقطه

آغاز و پایان تولید اجتماعی را تشکیل می دهند نتیجه ای جز ضایعات، بحران و نابودی متصور نیست. در یک اقتصاد واقعاً سوسیالیستی پروسه ایجاد ارزش تابع پروسه کار سوسیالیستی و فعالیت آگاهانه توده هاست، ارزش مبادله تابع ارزش مصرف است و (صرفه جوئی در زمان کار) تابع سیاست های انقلابی پرولتری بوده و بوسیله این سیاست ها تنظیم میگردد. در حکومت پرولتاریا، کار اجتماعی بطور آگاهانه تخصیص یافته و در تطابق با منافع انقلاب پرولتری جهانی سازمان میابد.

انکشاف تمام و کمال تولید کالائی نشانه توسعه کامل نقش تنظیم کننده قانون ارزش و مناسبات رقابت در میان تولید کنندگان خصوصی کلاست. رقابت- امری که حتی در مرحله امپریالیسم در قلب مناسبات سرمایه جای دارد- چیست؟ مارکس این مسئله را چنین توضیح میدهد: "منطقاً رقابت چیزی نیست مگر سرشت سرمایه و خصلت حیاتی آن، که بصورت عمل متقابل سرمایه های متعدد نمود (یافته) و در این عمل واقعیت میابد؛ گرایش درونی است که بصورت ضرورتی بیرونی نمود میابد... رقابت چیزی نیست مگر شیوه ای که از طریق آن سرمایه های متعدد عوامل تعیین کننده ذاتی سرمایه را بر سایرین و بر خود اعمال میکنند. نتیجتاً از میان مقولات اقتصاد بورژوائی حتی یک مورد- حتی پایه ای ترین آنها یعنی تعیین ارزش- راهم نمیتوان پیدا کرد که صرفاً از طریق رقابت آزاد صورت واقعیت بخود بگیرد..."

نکته اساسی در نقطه نظر مارکس اینجاست: در عین حال که قوانین انباشت از طریق رقابت که خود مبین تحرک سرمایه است، عمل می کنند ولی خود رقابت نه یک اصل «سازمان دهنده» انتزاعی است و نه میکانیزمی است که وجودی مستقل دارد؛ بلکه شکلی است که پروسه تولید سرمایه توسط آن جدائی و در عین حال وابستگی متقابل سرمایه های مجزا را بیان می کند: "رقابت آزاد رابطه سرمایه با خویشتن بمثابه یک سرمایه دیگر است؛ این عملکرد واقعی سرمایه بعنوان سرمایه است" هر واحد سرمایه، دیگر سرمایه هارا در بازار به آزمایش می گذارد؛ هیچیک از آنها نمی توانند ایستابمانند و هیچکدام در موقعیت کنونی خود محفوظ نیستند. امکان برتری یافتن (بر اساس استثماری و تکنیک بار آورتر) تبدیل به ضرورت برتری یافتن (بر اساس تملک خصوصی) می شود. هر سرمایه دار منفرد بابت کارگیری شیوه های پیشرفته تولیدی که هنوز استفاده از آنها عمومیت نیافته می تواند کالاهایش را به قیمتی نازلتر از رقبا و کماکان بانرخه برابر یا بالاتر از ارزش خود آنها بفروش برساند- البته تا زمانی که آن شیوه ها عمومیت نیافته- و مازاد سودی رابه جیب بزنند.

امید وارم که از مرور بر مقاله ای اخذ جان رستاقی به ارتباط چهره و سیمای سرمایه داری چیزی بیشتر آموخته باشید در اینجا لازم میدانم تا گفته ای از ماهران سیاسی را به ارتباط سرمایه داری که میگویند سرمایه داری انحصاری بخاطر حکم روای و تسلط خود بر جهان دشمن بشریت و دشمن طبیعت است. به این

ارتباط از نوشته های اخیر نوام چامسکی بعضی نقاط عمده ای آن را طور ذیل نقل و قول نمایم : ولی قبل از آن انستیتوت بنام «polymouth» بتاریخ شانزدهم اکتوبر «2014» از نوام چامسکی به ارتباط رویدادهای مهم جهان اعم از تهدید جنگ هستوی ، شدت خشونت و خصومت در غزه و رشد سریع گروه داعیش سوالاتی چندی بعمل می آورد و نظر او را درین مورد مطالبه می نماید ، چونکه این مدعیان انحصارات سرمایه داری اند که در خصومت با بشر و طبیعت شمشیر از نیام کشیده اند و جهان را مواجهه به تهدید و شانتاژ نموده اند . ابرهای تاریک در سایه ای جنگ جهانی اول تحولات غمگین و خطرناک بخصوص رویداد های اخیر اعم از ایجاد داعیش و خشونت ها در غزه و تحولات دراکراین تحولات تلخ و زنده که همه بشریت را به تهدید مواجه ساخته است بادر نظر داشت همین مقدمه ای بالا از نوام چامسکی چنین پرسیده میشود ؟ این سال ، سال یادآوری قرن از به اصطلاح جنگ بزرگی است . واکنش شما در این مورد چه است ؟

**نوام چامسکی :** گرچه همین اکنون در مورد وقوع این جنگ وحشتناک و تباہ کن و در مورد حامیان و طرفداران این جنگ از مدت ها به اینطرف در محافل سیاسی و محافل طرفداران ضد جنگ بحث های داغ و پیگیر ادامه دارد و مسولیت این همه تهدیدات را بدوش حامیان و جنگ طلبان میگذارند ولی آنچه که همه بالای یک نقطه خود را متمرکز می سازند اینست : که چه باید کرد تا با درک از تصمیم گیری محافل جنگ طلب که هر لحظه جهان را تهدید به جنگ فاجعه بار می نمایند جلوگیری بعمل آورد . از بررسی تاریخ رویارویی قریب الوقوع این جنگ ناخواسته و فاجعه بار هستوی چنین میتوان احساس کرد که با آغاز این جنگ چگونه جهان چندین بار به نابودی محض مواجه خواهد شد و دور از معجزه نخواهد بود که اگر بتوانیم ازین جنگ هولناک جلوگیری بعمل آوریم . وضع کنونی جهان یاد ادوری و هشدار باشی های سال (1955) بریتراوند روسی (Bertrand Russell) و البیرت اناشتین (Albert Einstein) را بخاطر زنده می سازد ، انهایکه گفته بودند این انتخاب خود بشر است که



در مواجهه بودن به این گزینه ای بس خشن و وحشتناک و اجتناب ناپذیر چه اقدامی باید بنمایند تا از تباهی و نابودی رهایی یابند . در پاسخ به سوال شما باید گفت که دو همین و آنهم نه کمتر لرزنده مشاهده ای بعضی از حلقات جنگ طلب است که که به آغاز این جنگ هستوی بسیار عجله دارند بخصوص آن روشنفکرانی که در ارزوی سیادت و موقف بالا خود هستند به استثنای روشنفکران که بخش ناچیز جامعه را تشکیل میدهند و ضد جنگ اند باقی همه در مشتعل ساختن آتش جنگ بصورت هستریک بنزین می پاشند



### نوام چامسکی

در جای دیگر از نوام چامسکی چنین پرسیده شد : دلیل آغاز جنگ اسرائیل در تحت عنوان محافظت از مرز که مصادف به یاد بود قربانیان جنگ اول جهانی در قبرستان واقع در غزه میباشد چه بود ؟ و از نظر لفظی برای اسرائیل چه بهانه ای برای حمله و یورش بالای غزه را مساعد ساخت ؟



تظاهرات هزاران نفر در لندن علیه تجاوز اسرائیل بالای غزه

**نوام چامسکی:** جای آن را دارد تا از نمونه و شکل توافقنامه ای آتش بسی که بین اسرائیل و فلسطین صورت گرفته بود بدانیم که بعداً چه واقع شد اسرائیل علیرغم توافقنامه آتش بس مکرراً آتش بس را در قلمرو تحت اشغال خود رعایت ننمود و هر آنچه که خواسته در مناطق تحت اشغال خود از مندرجات آتش بس عدول نموده در حالیکه حماس نه تنها که مواد توافقنامه را مراعات نموده بلکه عملیات ها و یورش های خشن اسرائیل را در مناطق تحت اشغال اسرائیل دنبال نموده است اما اسرائیل به حملات و یورش های خود قصداً افزایش بعمل آورده تا اگر حماس از خود واکنش نشان دهد و بالای اسرائیل بتازد تا که برای اسرائیلی ها بها نه ای پیدا شود که به اصطلاح اسرائیلی ها به « چمن زنی یا دروچمن » بار دوم بپردازد.



### قبرستان قربانیان جنگ اول جهانی در غزه

همچنان من بخاطر دارم که اسرائیل در تحت نام محافظت از سرحد با طرف فلسطین توافقنامه ای آتش بس را در سال (2012) امضا نمود اما زمانی که در اپریل سال (2014) حماس با دولت خودگردان فلسطین اقدام به تشکل حکومت وحدت ملی نمودند اسرائیل باز از توافقنامه ای آتش بس عدول کرد و غزه را که از سالهای قبل در تجرید از فلسطین نگه داشت تحت بمبارد قرار داد که این عمل اسرائیل همه جانبه از طرف پنتاگون و قصر سفید ایالات متحده امریکا حمایت و پشتیبانی شد.

ایا به یقین دولت های اسرائیل و بریتانیا و ایالات متحده امریکا دولت اسلامی عراق و شام را برای یک تهدید جدید و برای آغاز جنگ جدید

وسرکوب مخالفین شان بوجود آورده اند؟ نظر شما در رابطه ایجاد دولت اسلامی عراق و سوریه و بمباردمان مجدد امریکا در عراق چیست: درینمورد گذارشات و راپورها در مقیاس محدود وجود دارد اما آنچه را که اگرما از مشاهدات پراکنده ای خود به ارتباط عراق و منطقه خواسته باشیم واقعیت ها را دریک سند جمعبندی نمایم چنین خواهد بود که من میخواهم چنین ابراز نظر نمایم:

دولت اسلامی عراق و سوریه در واقعیت امر یک هیولای ویکی از بسیاری از دستاوردهای هولناک از پتک (چکش سنگین زنی) زنی ایالات متحده امریکا در میان انبوه از جرایم امریکا میباشد، جرمی که باعث بروز و تشدید اختلافات قومی و فرقه ای در عراق گردید و در نهایت امردارد که منطقه خردوخمیر و تجزیه گردد.

شکست آنی اردوی عراق کاملاً یک رویداد شگفت اور و خیره کننده است اردوی که تجارب بسیار قوی رزمی را در منطقه داشت.

دولت اسلامی عراق و سوریه همین اکنون بالای تمام بخش های ولایت انبار که از بغداد چندان فاصله ندارد تسلط عام و تام دارد و از سوی دیگر اردو عراق اکنون از هم پاشیده و جنگ در دست شبهه نظامیان مربوط دولت سکتاریستی تشیع میباشد دولتی که اهل تسنن عراق را در آینه ای به اصطلاح (آی اس آی اس) می بیند و علیه آنها خصومت میورزد و مرتکب جرایم نا بخشودنی میگردد، دولت ایالات متحده امریکا با یک تعداد از دولت های عربی متمول و دارای مخازن نفت در ایتلاف باهم دولت اسلامی عراق و شام را حمایت میکنند که در اس آن عربستان سعودی قرار دارد چونکه این کشور از مدت های طولانی دولت اسلامی عراق و سوریه را از نظر جذر ایدیولوژیکی و هابی کمک همه جانبه ای مالی مینماید.

افزون بر رشد و تشدید عملیات نظامی در عراق - ناتو در

صد د تشدید بی ثباتی در عراق میباشد. نظر شما در درگیری پروکسی ایالات متحده امریکا و روسیه و پوتانسیل برای جنگ هسته ای در چه است؟

این یک انکشاف و رخداد بس وخیم و خطرناک میتواند تلقی شود و این خود

نقض صریح و اشنگتن از تعهد داده شده لفظی به گرباچف میباشد که با او تعهد سپرده بود که دامنه ای فعالیت های ناتو را در اروپای شرقی و در مرزهای روسیه گسترش نخواهد داد ولی اکنون که ایالات متحده امریکا میخواهد در اوکراین یعنی در هم مرز روسیه که از نظر تاریخی و فرهنگی باهم ملیت های هم فرهنگ اند برای فعالیت های ناتو اوکراین را برگزیده است برای روسیه از هر نگاه تهدید کننده و غیر قابل تحمل میباشد که این خود مخالفت های رویا روی را بین امریکا و روسیه تشدید می نماید و امکان جنگ هستوی را ممکن میسازد ، یعنی این اقدام ایالات متحده امریکا بجز از تفتین و مداخله در امور کشورها چیزی دیگری نمیتواند تلقی شود.



بمب گذاری مجدد امریکا بالای عراق

بهر صورت از قراین و رخداد های نابسند و غیرمسولانه ای جنگ طلبان و انحصارا سرمایه داری چنین برمی آید که امروز آسمان این دنیای را که ثمره ای زحمات میلیون ها انسان زحمکش میباشد غبار و ابر سیاه پوشانیده است و انحصا رات سرمایه داری این دیوانه های زنجیری سود و نفع جهان را به پرتگاه سقوط نزدیک می سازند و معلوم نیست که این جهان بسوی بربریت رهبری میشود و یا بسوی تمدن و بالندگی، اما یک نقطه ای مهمی را که نباید فراموش کرد آنست که جهان سرمایه داری دیگر قادر نیست که برای بشریت خوشبختی را به ارمغان آورد چون که خود این نظام مریض و در بحران بیکران دست و پا میزند و برای بقای خود از هیچ گونه دسیه

وتوطیه دست نمی کشد پس میتوان گفت که این نظام دشمن بشریت و دشمن طبیعت میبا شد دشمن طبیعت به خاطریکه محیط وطبیعت را با فعالیت های خصمانه خود ملوث و غیر انسانی میسازد .

-----  
**با تقدیم سلامها**